

شانها و مسؤولیت‌های قرآنی حضرت خدیجه کبری

مادر حضرت کوثر علیها السلام

شب اول محرم ۱۴۴۴

عنوان بحث شب اول:

عظمت نیمه دوم سب اسراء

نیمه دوم سببی که خدای حکیم در «اسراء پیامبر رحمت» به او عطا کرده به حضرت خدیجه اختصاص داشت، می‌رود تا به فراموشی سپرده شود. این یا به خاطر عظمت خاتم پیامبران است که سبب شده تا حضرت خدیجه در شعاع این عظمت دیده نشود و یا به آن خاطر است که دست‌های مخالفان تلاش بی اندازه‌ای را در به فراموشی سپردن این نیمه اعمال کرده‌اند.

... و این چند شب بهانه‌ای است برای نگاهی به عظمت صاحب این نیمه

برای دریافت فایل صوت، متن و پاور پوینت مربوط به

مباحث مطرح شده در این شبها می‌توانید به پایگاه

اینترنتی

www.sadeqifard.com

مراجعه کنید

غلامرضا صادقی فرد

زيارت حضرت سيّد الشهداء عليه السلام در نيمه رجب:

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا صَفْوَةَ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا سَادَةَ السَّادَاتِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا لِيُوثَ الْغَابَاتِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا سُفْنَ النَّجَاةِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا وَارِثَ عِلْمِ الْأَنْبِيَاءِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا وَارِثَ إِسْمَاعِيلَ ذَبِيحِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا بَنَ الْمُرْتَضَى. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا بَنَ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا شَهِيدُ ابْنِ الشَّهِيدِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا قَتِيلُ ابْنِ الْقَتِيلِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا وَلِيَّ اللَّهِ وَابْنَ وَلِيِّهِ. السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَابْنَ حُجَّتِهِ عَلَى خَلْقِهِ. أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَرَزَيْتَ بِوَالِدَيْكَ وَجَاهَدْتَ عَدُوَّكَ. وَأَشْهَدُ أَنَّكَ تَسْمَعُ الْكَلَامَ وَتَرُدُّ الْجَوَابَ، وَأَنَّكَ حَبِيبُ اللَّهِ وَخَلِيلُهُ وَحَبِيبُهُ وَصَفِيُّهُ وَابْنُ صَفِيِّهِ. يَا مَوْلَايَ وَابْنَ مَوْلَايَ! زُرْتُكَ مُشْتَقًا فَكُنْ لِي شَفِيعًا إِلَى اللَّهِ يَا سَيِّدِي وَأَسْتَشْفِعُ إِلَى اللَّهِ بِحَدِّكَ سَيِّدِ النَّبِيِّينَ، وَبِأَبِيكَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، وَبِأُمِّكَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. أَلَا لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَيْكَ وَلَعَنَ اللَّهُ ظَالِمِيكَ وَلَعَنَ اللَّهُ سَالِبِيكَ وَمُبْغِضِيكَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ. وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ».

« سلام بر شما ای خاندان خدا. سلام بر شما ای برگزیدگان خدا. سلام بر شما ای کسانی که خداوند شما را از میان خلق خود انتخاب کرد. سلام بر شما ای سروران همه سروران. سلام بر شما ای شیران بیشه ها. سلام بر شما ای کشتیهای نجات. سلام بر توای اباعبدالله الحسین. سلام بر توای وارث دانش پیامبران و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد. سلام بر توای وارث حضرت آدم، برگزیده خدا. سلام بر توای وارث نوح، پیامبر خدا. سلام بر توای وارث ابراهیم، خلیل خدا. سلام بر توای وارث اسماعیل، قربانی خدا. سلام بر توای وارث موسی، کلیم خدا. سلام بر توای وارث عیسی، روح خدا. سلام بر توای وارث محمد، حبیب خدا. سلام بر توای فرزند محمد مصطفی. سلام بر توای فرزند علی مرتضی. سلام بر توای فرزند فاطمه زهرا. سلام بر توای فرزند خدیجه کبری. سلام بر توای شهید ای فرزند شهید. سلام بر توای کشته شده و ای فرزند کشته شده. سلام بر توای ولی خدا و فرزند ولی خدا. سلام بر توای حجت خدا و فرزند حجت او بر تمام آفریده ها. گواهی دهم که براستی تو نماز را برپا داشتی و زکات را پرداخت کردی و امر به معروف کردی و از منکر نهی کردی و داغدار شهادت پدر و مادرت گشتی و با دشمن خود جهاد کردی و گواهی دهم که تو تمام سخنان را می شنوی و پاسخ می گویی و تویی حبیب خدا و خلیل او و دوست

نجیب او و برگزیده اش و فرزند برگزیده اش. ای مولای من و ای فرزند مولای من! تورا مشتاقانه زیارت کردم پس ای سرور من به درگاه خدا شفیع من باش. و من به درگاه خدا به وسیله جدت آقای پیامبران و پدرت سید اوصیا و مادرت، فاطمه بانوی زنان جهانیان شفاعت می جویم. ای که خدا کشندگان تورا لعنت کند و لعنت کند ستمکاران تورا و خدا لعنت کند غارت کنندگان داراییهای تورا و خدا لعنت کند دشمنان تورا از اولین و آخرین. و درود خدا بر آقای ما محمد و آل طیب و طاهرش باد».

نیمه دوم سببی که خدای حکیم در «اسراء پیامبر رحمت» به او عطا کرد و به حضرت خدیجه اختصاص داشت، می رود تا به فراموشی سپرده شود. این یا به خاطر عظمت خاتم پیامبران است که سبب شده تا حضرت خدیجه در شعاع این عظمت دیده نشود و یا به آن خاطر است که دستهای مخالفان تلاش بی اندازه ای را در به فراموشی سپردن این نیمه اعمال کرده اند.

در منطق کتاب خدا و نیز پیامبر رحمت، حضرت خدیجه به آن اندازه بزرگ است که برای او همتا و همانندی از زنان در غیر «اهل البیت» یافت نمی شود. در بحثهای این چند شب، به ذکر بخشی از این عظمت از کتاب خدا پرداخته خواهد شد.

شاید در آغاز، دلهای مخاطبان این بحث به حال مطرح کننده آن بسوزد که عجب کار سخت و طاقت فرسایی پیش روی اوست اما با شروع این بحث، ملاحظه خواهد شد که این روش، آسانترین و پربهره ترین روش در ذکر فضایل و ویژگیهای آن حضرت است و این به آن سبب است که بسیاری از آیات کتاب خدا با ساده ترین الفاظ و روشنترین آنها، به ذکر این فضایل پرداخته است تا آن جا که یکی از مشکلات مطرح کننده این مباحث، انتخاب آیات از میان این آیات خواهد بود.

درسی کوتاه از خاتم پیامبران

پیامبر رحمت در تمام زندگانی اقدامهایی را انجام داده است که ذکر آن حضرت به فراموشی سپرده نشود. او در تعظیم حق آن بزرگ نیز از هیچ کوششی فروگذار نمی کرد تا آن جا که آن حضرت از سوی بعضی از زنانش مورد خطاب و عتاب و سرزنش و حتی جسارت و بی ادبی قرار می گرفت:

«... عَنْ عَائِشَةَ... ، قَالَتْ: مَا غِرْتُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ، مَا غِرْتُ عَلَى خَدِيجَةَ، وَمَا

رَأَيْتُهَا، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا. وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ ثُمَّ يَفْطَعُهَا أَعْضَاءً، ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ، فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةً إِلَّا خَدِيجَةَ! فَيَقُولُ: إِنَّهَا كَانَتْ، وَكَانَتْ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ»^۱.

«... از عايشه... نقل است كه گفت: من براحدى از زنان پيامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن گونه غيرت به خرج ندارم كه در مورد خديجه به خرج داده‌ام و اين در حالى است كه من او را نديده بودم اما پيامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بسيار به ذكر او مى پرداخت و چه بسا كه او گوسفندى را قربانى مى كرد و اعضاى آن گوسفند را تكه تكه مى كرد و آن را براى دوستان خديجه مى فرستاد. و چه بسيار اتفاق مى افتاد كه من به او مى گفتم: گويا در دنيا هيچ زن ديگرى به جز خديجه نيست. پس آن گاه او مى گفت: او اين گونه بود و اين گونه بود و من از او فرزند دارم».

حتماً پيامبر خدا به عايشه نگفته: «إِنَّهَا كَانَتْ، وَكَانَتْ» و به جاى آن، به ذكر فضايل آن حضرت اقدام کرده اما عايشه به جاى آن فضايل، كلماتى را قرار داده است كه در واقع، حكم سه نقطه را دارد تا مبدا فرد از همه جا بى خبرى، خداى ناكرده او را از ذاكران فضايل حضرت خديجه به حساب آورد. در ادامه و با عبارت: «وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ»، عايشه به يكي از علتهاى عظمت حضرت خديجه از لسان پيامبر رحمت اقدام کرده اما نبايد از خاطرها به دور ماند كه او اين مطلب را البته به عنوان علت حسادتش به حضرت خديجه مطرح نكرده است.

عمل قربانى كردن و فرستادن گوشتهاى قربانى براى دوستان حضرت خديجه، به آن اندازه تكرر مى شد كه عايشه ادعا مى كند هر زمان پيامبر رحمت گوسفندى را مى كشت، آن را براى دوستان حضرت خديجه مى فرستاد. صد البته كه اين عمل، عصبانيت بسيار عايشه را نيز به همراه مى آورد:

«... عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: مَا غَرَّتْ عَلَى نِسَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَّا عَلَى خَدِيجَةَ وَإِنِّي لَمْ أُذْرِكُهَا. قَالَتْ: وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا ذَبَحَ الشَّاةَ، فَيَقُولُ: أَرْسَلُوا بِهَا إِلَى أَصْدِقَاءِ خَدِيجَةَ. قَالَتْ: فَأَغْضَبْتُهُ يَوْمًا، فَقُلْتُ: خَدِيجَةُ؟! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: إِنِّي قَدْ رَزَقْتُ حُبَّهَا»^۲.

«... از عايشه نقل است كه گفت: من بر هيچ زنى از زنان پيامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آن اندازه غيرتى نشدم كه بر خديجه غيرتى شدم و من او را درك نكرده بودم. او گفت: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر زمان گوسفند مى كشت، مى گفت: آن را براى دوستان خديجه بفرستيد. او گويد: روزى من عصبانى شدم و گفتم: خديجه؟! و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: محبت او روزى من شده است».

۱ صحیح بخاری ج ۵/ ۳۸.

۲ صحیح مسلم ج ۴/ ۱۸۸۸.

اگر چنانچه عبارت: «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي قَدْ رَزَقْتُ حَبَّهَا» نیز از فرمایشهای پیامبر رحمت باشد و اگر چنانچه این مطلب، به عنوان علت عملکرد پیامبر خدا و در نهایت، به عنوان امتیاز حضرت خدیجه ذکر شده باشد، باید پذیرفت:

در حالی پیامبر رحمت محبت نسبت به حضرت خدیجه را رزقی الهی می دانست که این محبت نسبت به هیچ یک از زنان دیگر پیامبر خدا و دست کم نسبت به عایشه وجود نداشت و اگر چنانچه با درجات بسیار خفیف تری یافت نیز می شد، رزقی نبود که از سوی خدا به آن حضرت داده شده باشد و یا دست کم باید پذیرفت که این عبارتها این دلالت را ندارد.

به هر حال و به طور خلاصه باید دانست:

ذکرهای پیامبر رحمت نسبت به حضرت خدیجه، به گونه ای است که برای همه مسلمانان تکلیف را روشن می کند. بر این اساس، همه وظیفه دارند که در اعتلای ذکر آن حضرت تلاش کنند؛ اگر بخواهند در این مسیر از خاتم پیامبران الگو بگیرند.

شأن ابری مشکلی روی شکلهای خاتم پیامبران

یکی از اشکالهای رایجی که کافران و مشرکان به پیامبران خدا می گرفتند، این بود که آنان مانند سایر انسانها در بازارها راه می روند، غذا می خورند و آب می نوشند:

﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ لَوْلَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا * أَوْ يُلْقَى إِلَيْهِ كَنزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا﴾^۱

«و آنان (=کافران) گفتند: این پیامبر را چه می شود؟ او غذا می خورد و در بازارها راه می رود. چرا فرشته ای به او نازل نمی شود تا با هم مردمان را انداز کنند؟ چرا برای او گنجی فرو نمی افتد؟ یا چرا برای او باغی نیست تا از میوه های آن بخورد؟ و ستمکاران گفتند: شما مردم تنها از مردی تبعیت می کنید که فریفته و سحر شده است.»

این آیات اگر چه در مورد پیامبر رحمت است اما به منطبق قرآن، این اشکال، اختصاصی به آن

حضرت ندارد. ساير پيامبران نيز مانند پيامبر رحمت در بازارها راه مى رفتند و مانند آن حضرت غذا مى خوردند و آب مى نوشيدند و صد البته كه اين امر، براى آنان نيز مشكل ايجاد كرده بود:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا﴾^۱.

«و ما قبل از تو هيچ يك از رسولان را نفرستاده بوديم مگر آن كه آنان غذا مى خوردند و در بازارها راه مى رفتند و بعضى از شما را سبب فتنه بعضى ديگر قرار داديم كه آيا صبر پيشه مى كنيد؟ و رب تو همواره بيناست».

ساير امور زندگاني عادي پيامبران مانند ساير امور زندگاني عادي انسانهاى ديگر بود. اگر آنان غصه مى خوردند، اين غصه ممكن بود، آنان را نابينا كند و اگر ازدواج نمى كردند، خدا به آنان فرزندى عطا نمى كرد و چنانچه پير مى شدند، امكان آن كه آنان فرزنددار شوند كم مى شد و اگر چنانچه زنان آنان به حد نازايى مى رسيدند، نازا مى شدند و... البته در مواردى نادر، گزارشهاى به دست رسيده است كه از وقوع معجزه در اين موارد، خبر مى دهد.

در مورد پيامبر رحمت، شنائت ابترى نيز به اين اشكالها و اين موضوعها اضافه شد تا آن جا كه پيامبر رحمت و زوجه او از اين شنائتها، آزار زيادى را متحمل شده بودند:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُوثَرَ * فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ * إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ﴾^۲.

«به اسم «الله» كه «رحمان» است، كه «رحيم» است. به درستي كه ما به تو «الكوثر» را عطا كرديم. پس «نحر» كن و براى رب خودت «صلاة» بگزار. در حقيقت و به حق كه اين «شانئى» تو است كه حتماً «ابتر» است».

طبيعى است كه اين شنائتها، تنها پيامبر رحمت را مورد هدف قرار نمى داد بلكه حضرت خديجه را نيز آماج اين حملات مى ساخت؛ بزرگ بانويى كه اولين زوجه پيامبر خدا بود و تا زنده بود و بلكه تا دختر آن حضرت به خانه امير مؤمنان نرفته بود، پيامبر رحمت زوجه ديگرى را اختيار نكرد. البته عظمت و بزرگى پيامبر رحمت، حضرت خديجه را

۱ سورة فرقان / ۲۰.

۲ سورة كوثر / ۱ تا ۳.

در این مورد نیز در سایه قرار داده بود به گونه‌ای که در این مورد یا بحثی مطرح نمی‌شود و یا به بحث گذرایی اکتفا می‌شود.

روایات بسیاری از «سیب بهشتی» و یا «گلایی بهشتی» بحث می‌کند که در «اسراء پیامبر رحمت» به آن حضرت اعطا شده بود تا نیمی از آن را خودش تناول کند و نیم دیگرش را به حضرت خدیجه بدهد. این «سیب» و این «گلایی»، البته مقدمه‌ای برای ولادت حضرت «کوثر» بود؛ برای ولادت بانویی که با ولادتش، به منطق قرآن، دیگر جایی برای «شنائت ابتری» به پیامبر رحمت و نیز به حضرت خدیجه باقی نمی‌گذارد.

بانویی از بهشت

ام المؤمنین حضرت خدیجه، بعد از امیر مؤمنان، اولین فردی است که به خاتم پیامبران ایمان آورده است. بر این اساس، باید از او به عنوان دومین مؤمنی یاد کرد که از میان زنان و مردان به آن حضرت گرویده و ایمان آورده‌اند. این ایمان، امتیاز عظیمی برای آن حضرت است.

باید البته به این نکته مهم توجه داشت که:

سبقت در ایمان تنها امتیاز ایمان حضرت خدیجه نیست بلکه ایمان او از جهات متعددی ممتاز بود. آیاتی از کتاب خدا که به بحث این امتیاز پرداخته خبر از آن می‌دهد که آن حضرت به همراه پیامبر رحمت و امیر ابرار - که سلام خدا بر آنان باد - در کنار کعبه و در زمانی به نماز خواندن می‌پرداخت که هنوز پیامبر رحمت به پیامبری مبعوث نشده بود.

بسیاری از ما ممکن است با جسارتهایی آشنا باشند که کافران و مشرکان در این زمانها به پیامبر رحمت می‌کردند اما بسیاری از ما از این نماز خواندن خبری ندارد تا چه رسد به آن که از این جسارتهای نیز با خبر باشد.

حضرت خدیجه مادر حضرت زهراى مرضیه و یعنی مادر تنها فردی است که ادامه دهنده نسل خاتم پیامبران است؛ نسلی که تا ابد، بدون انقطاع، ادامه خواهد داشت. این نیز موضوعی است که برای احدی قابل انکار نیست. البته همین موضوع، ریشه بسیاری از جسارتهایی است که به آن حضرت روا داشته شده است.

حضرت خديجه، ثروتمندترين فرد و يا يكي از ثروتمندترين افراد مکه بود. او تمام دارائى خودش را به پاى اسلام ريخت و در اين مسير، درهمى از دارائيهائى را دريغ نداشت. مهمتر آن که، هيچ يك از سيره نويسان تاب مقابله با اين حقيقت مسلم را نداشته و همه به آن اذعان کرده‌اند:

«وَكَاثُ خَدِيجَةَ ابْنَةُ خُوَيْلِدٍ امْرَأَةٌ تاجِرَةٌ ذَاتُ شَرَفٍ وَمَالٍ. تَشْتَأْجِرُ الرِّجَالَ فِي مَالِهَا وَتُضَارِبُهُمْ إِيَّاهُ بِسَبْيٍ تَجْعَلُهُ لَهُمْ مِنْهُ. وَكَانَتْ قُرَيْشٌ قَوْمًا تَجَارًا. فَلَمَّا بَلَغَهَا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا بَلَغَهَا، مِنْ صَدَقِ حَدِيثِهِ، وَعَظَمِ أَمَانَتِهِ، وَكَرَمِ أَخْلَاقِهِ، بَعَثَتْ إِلَيْهِ فَعَرَضَتْ عَلَيْهِ أَنْ يُخْرِجَ فِي مَالِهَا تاجِرًا إِلَى الشَّامِ، وَتُعْطِيهِ أَفْضَلَ مَا كَانَتْ تُعْطِي غَيْرَهُ مِنَ التَّجَارِ، مَعَ غُلَامٍ لَهَا يُقَالُ لَهُ مَيْسِرَةٌ. فَقَبِلَهُ مِنْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَخَرَجَ فِي مَالِهَا ذَلِكَ، وَمَعَهُ غُلَامُهَا مَيْسِرَةٌ حَتَّى قَدِمَ الشَّامَ. ... ثُمَّ بَاعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سِلْعَتَهُ الَّتِي خَرَجَ بِهَا، وَاشْتَرَى مَا أَرَادَ أَنْ يَشْتَرِيَ. ثُمَّ أَقْبَلَ قَافِلًا إِلَى مَكَّةَ. ... فَلَمَّا قَدِمَ مَكَّةَ عَلَى خَدِيجَةَ بِمَالِهَا، بَاعَتْ مَا جَاءَ بِهِ، فَأَضْعَفَ أَوْ قَرِيبًا. ... وَكَانَتْ خَدِيجَةُ امْرَأَةً حازِمَةً شَرِيفَةً لَيْبِيَّةً، مَعَ مَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهَا مِنْ كَرَامَتِهِ. فَلَمَّا أَخْبَرَهَا مَيْسِرَةَ بِمَا أَخْبَرَهَا بِهِ، بَعَثَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَتْ لَهُ - فِيمَا يُزْعَمُونَ - : يَا بَنَ عَمِّ! إِنِّي قَدْ رَغِبْتُ فِيكَ لِقَرَابَتِكَ مِنِّي، وَشَرَفِكَ فِي قَوْمِكَ، وَسَطَنِكَ فِيهِمْ، وَأَمَانَتِكَ عِنْدَهُمْ، وَحُسْنِ خُلُقِكَ، وَصَدَقِ حَدِيثِكَ. ثُمَّ عَرَضَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهَا. وَكَانَتْ خَدِيجَةُ يَوْمَئِذٍ أَوْسَطَ نِسَاءِ قُرَيْشٍ نَسَبًا، وَأَعْظَمَهُمْ شَرَفًا، وَأَكْثَرَهُمْ مَالًا. كُلُّ قَوْمِهَا كَانَ حَرِيصًا عَلَى ذَلِكَ مِنْهَا لَوْ يَقْدِرُ عَلَى ذَلِكَ»^۱.

«خديجه بنت خويلد بانويى تاجر و صاحب شرف و مال بود. او مردان را برای فعاليت در اموالش، به كار مى‌گرفت و با آنان مضاربه مى‌کرد و بخشى از بهره را برای آنان قرار مى‌داد. و اصولاً قریشيان قومی تاجر بودند. وقتی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در مورد راستى در سخن و عظمت امانت و نيكويى اخلاقش به او خبر رسيد، فردى را به نزد او فرستاد و به او پيشنهاده کرد که با اموال او برای تجارت به شام برود و در ازا به او بيشتريين مقدارى از سود را بدهد که به تاجران غير از او پرداخت مى‌کرد، به همراه غلامى از او که ميسره نام داشت. رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از او پذيرفت و با اموال او به شام رفت و غلامش ميسره نيز با او همراه بود تا آن حضرت به شام رسيد. ... بعد از آن، رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کالاهايى را که با خودش آورده بود، فروخت و کالاهايى را که مى‌خواست خريد و به سمت مکه به راه افتاد. ... وقتی در مکه بر خديجه با اموال او وارد شد، خديجه کالاهای او را خريد و دو برابر يا نزديک به دو برابر به او داد. ... خديجه بانويى دور انديش، شريف و بسيار عاقل بود علاوه بر آن که خدای عز و جل هم بزرگى و کرامت او را مى‌خواست. وقتی ميسره خبرهاى مربوط به سفر را به او داد، او فردى را به نزد رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرستاد و آن گونه که گمان مى‌شود به

او گفت: ای پسر عم! من به خاطر خویشاوندیت نسبت به من و به خاطر شرف در قومت و ارزش مکانی تو در خاندانت و نیز امانت داری تو در نزد آنان و نیز نیکویی اخلاقت و صدق حدیثت، به تو علاقه مند شدم. بعد از آن، ازدواج با او را به آن حضرت پیشنهاد کرد. و خدیجه در آن روز با شرف ترین زنان قریش از نظر نسب بود. او در شرف از تمام قریش سر بود و از تمام قریشیان ثروتمند تر بود و تمام قوم او به شدت علاقه مند بودند تا در صورتی که بتوانند با او ازدواج کنند».

عبارت «وَكَاثُ خَدِيجَةَ يَوْمَئِذٍ أَوْسَطُ نِسَاءِ قُرَيْشٍ نَسَبًا، وَأَعْظَمُهُمْ شَرَفًا، وَأَكْثَرُهُمْ مَالًا» کوچکی از مدح آن حضرت است. بر این اساس، او شریف ترین و ثروتمندترین فرد در قریش بود.

ابن هشام همین مطلب را از ابن اسحاق نقل کرده و گویا تشخیص داده که ضمیر «أَعْظَمُهُمْ» و «أَكْثَرُهُمْ» را باید به جمع مؤنث تبدیل کند تا عبارتهای ابن اسحاق، از نظر مفهومی و اعرابی و از نظر تجزیه و ترکیب و نیز از جهت ارجاع ضمیر، اشکالی نداشته باشد! او همین عبارتها را در نهایت بی دقتی (!) و یا خیانت، به صورت «وَأَعْظَمَهُنَّ شَرَفًا، وَأَكْثَرَهُنَّ مَالًا»^۱ نقل کرده که در این صورت، حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ ثروتمندترین زن قریش است نه ثروتمندترین فرد قریش!

به هر حال، او همان گونه که ابن هشام ادعا کرده ثروتمندترین زن قریش و یا همان گونه که ابن اسحاق اظهار کرده، ثروتمندترین فرد قریش است و این مطلب، برای احدی قابل انکار نیست؛ خواه مانند این دو، به ذکر آن اقدام کرده و خواه از ذکر دست و پا شکسته آن نیز ظفره رفته باشند.

تاریخ نویسان عامه با تمام جفایی که نسبت به حضرت خدیجه - که برترین بانوی عالم پس از دخترش حضرت فاطمه است - اعمال کرده اند، نتوانسته اند نسبت به شرف و ثروت و هوش و بزرگی آن حضرت در میان تمام قریش، لب بدوزند و به مدح او پرداخته اند. این در حالی است که بخاری و مسلم - که بابی را به فضایل حضرت خدیجه اختصاص داده اند - از اشاره به این مطلب نیز خودداری کرده اند. البته بخاری در تاریخش از این فضیلت ساختگی عایشه نگذشته است:

«... عَنْ عَائِشَةَ؛ فَخَرْتُ بِمَالِ أَبِي فِي الْجَاهِلِيَّةِ، وَكَانَ أَلْفَ أَلْفِ أُوقِيَّةٍ، وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: كُنْتُ لَكَ كَأَبِي زَرْعٍ»^۲.

«... از عایشه نقل است که گفت: من به مال پدرم در جاهلیت فخر کردم در حالی که مال او یک میلیون وقیه بود و پیامبر خدا فرمود: من برای تو مانند «ابوزرع» هستم».

ذهبی این روایت را این گونه آورده است:

۱ سیره ابن هشام ج ۱/ ۱۸۹.

۲ التاريخ الكبير (بخاری) با حواشی محمود خلیل ج ۱/ ۲۲۴.

«... عن عروة، عن عائشة؛ قال: فخرت بمال أبي في الجاهلية، وكان ألف أوقية. فقال لى النبي صلى الله عليه وآله: اسكتي، كنت لك كأبي زرع لأم زرع»^۱.

او بعد از نقل اين روايت، اين گونه اظهار نظر کرده است:

«... قلت: ألف الثانية باطله قطعاً، فإن ذلك لا يهيناً لسلطان العَصْرِ».

«... نظر من اين است: «الف دومى» قطعاً باطل است زيرا كه اين ميزان براى سلطان عصر نيز فراهم

نمى شود».

البته تفاوت «ألف ألف» با «ألف» وقيه، نهصد و نود و نه هزار وقيه بيشتر نيست؛ آن هم در يك

ميليون وقيه!

البته اين در حالى است كه پدر ابوبكر از ندارى براى سير كردن شكم خودش، مگس مى خورد:

«... عن أبي السَّفَر، سعيد بن أحمد الثَّورِيّ، قال: بعث أبو طالب إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: أظعنني من عنب جنتك، وأبو بكر... جالس عند رسول الله صلى الله عليه وآله. فقال أبو بكر: حرّمها الله على الكافرين. فقال أبو طالب: فلا بُدّ لي قحافة آكل الذّبان تدخّرها»!^۲

«... از ابوسفر، سعيد بن احمد ثورى نقل است كه گفت: ابوطالب فردى را به نزد رسول خدا صلى الله عليه وآله

فرستاد و گفت: از انگور بهشتت به من بخوران. ابوبكر... كه آن جا در نزد پيامبر خدا صلى الله عليه وآله نشسته بود،

چنين گفت: خدا آن را بر كافران حرام کرده است. ابوطالب هم گفت: پس آيا آن را براى ابوقحافه مگس

خور ذخيره اش ساخته اى؟!»

در ادامه اين مباحث البته دانسته مى شود كه خداى حكيم اين فضيلت حضرت خديجه را در

آياتى از كتابش، ذكر کرده است و تفاوت اين ذكرو آن ذكر، تفاوت ذكر حق و ذكر باطل است.

در مورد حضرت خديجه و سن او در زمان ازدواج و اين كه آيا او ازدواج ديگرى نيز قبل از اين ازدواج

داشته و يا نداشته است، داستانهاى بسيارى ساخته و پرداخته و نقل شده است كه همه يا بسيارى از آنها

با هدفهاى نادرستى پديد آمده اند.

نفس ولادت حضرت صديقه مطهره در سال پنجم بعثت و نفس نزول «سوره كوثر»

در اين سالها و در اين ارتباط، نشان از آن مى دهد كه همه آن چه توسط عامه در اين

خصوص ساخته و پرداخته شده، توهماى تجسم يافته اى بيش نيست. بنا به شواهد

۱ ميزان الاعتدال ج ۳/ ۳۷۵.

۲ الكنى والأسماء (دولابى) ج ۲/ ۲۷۶.

بسیاری - که بعضی از آنها نیز قرآنی است - حضرت خدیجه در زمان ازدواج با پیامبر رحمت، با آن حضرت هم سن بود و یا حداکثر سه سال بزرگتر از آن حضرت بود و حتماً قبل از آن حضرت، ازدواجی نیز نکرده بود.

بسیاری از همین مطالب، از آیاتی از کتاب خدا قابل استخراج است. برای نمونه، از «سوره کوثر» و از شنائت شائنان می توان تا حدودی با سن حضرت خدیجه و زمان ازدواج آن حضرت آشنا شد. در ادامه، به طرح بعضی از آیاتی پرداخته خواهد شد که به آن حضرت و ذکرامتیازهای او پرداخته است.

آیاتی چند در ذکر ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه ۱: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾

در «سوره ضحی» - که یکی از اولین سوره‌هایی است که بر پیامبر رحمت نازل شده این گونه آمده است:

﴿الْمَ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾^۱

«آیا او تو را یتیم نیافت و پس از آن به تو پناه نداد؟! و تو را گم‌شده راه یافت و پس از آن هدایت کرد و تو را پر عائله یافت و آن گاه تو را بی نیاز ساخت».

ترکیب آیه اول از این سه آیه، استفهامی است و ترکیب دو آیه بعد، حتماً غیر استفهامی است. آیه اول از این سه آیه، خبر از آن می دهد که خدای حکیم دامن پناه حضرت ابوطالب را دامن پناه خودش خوانده است. بر اساس آیه دوم، هیچ فردی حق هدایت بر پیامبر رحمت ندارد و بر اساس آیه سوم، خزائن دارائیهای حضرت خدیجه، خزائن دارائیهای پیامبر رحمت خوانده شده است^۲. آیه سوم از این سه آیه، موضوع بحث جاری است.

الف: غنی سازی الهی از راه غنی ساختن با مال حضرت خدیجه ع

بر مبنای آیه: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ سه مطلب قطعی است:

۱ سوره ضحی ۶/ تا ۸.

۲ این نکته و اشاره به این حقیقت، نکته و امری است که توسط پدر و استاد عزیزم، مرحوم آیه الله حاج شیخ محمد رضا جعفری مطرح شده است که رضوان خدا بر او باد.

۱. عائل بودن پیامبر رحمت.
 ۲. غنی شدن پیامبر رحمت و عائله او.
 ۳. پیامبر خدا و افرادی که هزینه زندگانی آنان بردوش پیامبر رحمت بود، توسط خدای حکیم به غنی رسیده‌اند.
- بر اساس تعبیر **﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾** خدای حکیم پیامبرش را «عائل» و نه «ذو عائله» یافت و او را غنی ساخت. حال اگر چنانچه «عائل» به افرادی اطلاق شود که هزینه زندگیشان بر عهده فرد دیگری است، باید پذیرفت که:

خدای حکیم با این تعبیر تصریح کرده که پیامبر رحمت به تنهایی عائله خود او به شمار می‌آید و بر این اساس نیز او «آل الله» است.

البته و به همین دلیل، خدا متکفل هزینه زندگانی تمام افرادی است که عیال خاتم پیامبران به حساب می‌آیند و تمام هزینه زندگانشان بردوش آن حضرت قرار دارد اما باید دانست که خدای حکیم این امر را بدون واسطه به انجام نرسانده است.

جبران «عائل بودن» به «غنی ساختن» است. بنا بر این، «عائل بودن»، نوعی «فقر» است. این فقر، حتماً از نوع فقر مادی است. این مطلب علاوه بر آن که دلالت خود این واژه است، از آن رو قطعی‌تر می‌شود که در دو آیه قبل، از هدایت و از پناه دادن آن حضرت - که مصداق فقر غیر مادی است - سخن گفته شده و به این جهت، باید پذیرفت که در این بخش از کلام الهی، بحث از فقر دیگری در میان بوده است.

آن فقر مادی که پیامبر رحمت با آن درگیر بود، یا فقر مادی شخصی و در ارتباط با شخص آن حضرت بود و یا ترکیبی از فقر مادی خاتم پیامبران و خانواده او و یا ترکیبی از فقر مادی خاتم پیامبران و خانواده او و نیز افرادی بود که به اسلام ایمان آورده بودند. در هر سه صورت، با اراده خاص خدا، این فقرها به غنی تبدیل شده است.

در زمان نزول آیه: **﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾** عمل «غنی ساختن پیامبر رحمت» انجام شده بود. بنا بر این، همین تعبیر پاسخگوی تمام نیازهای پیامبر رحمت است؛ تمام نیازهایی که قبل و بعد از نزول این آیه، از «عائل» بودن پیامبر رحمت، متوجه آن حضرت می‌شود. این «اغناء»، اغنای ممتازی است که به بعضی از امتیازهای آن اشاره می‌شود:

۱. در زمان نزول این آیه، این اغناء به طور کامل انجام شده بود.
۲. این اغناء در یک مرحله انجام شده زیرا که اولاً فعل: **﴿أَغْنَى﴾** یک فعل ماضی است و ثانیاً این «اغناء» به خداوندی انتساب یافته است که «غنی عن العالمین» است.

۳. اغنای الهی کامل و فراگیر است و هیچ موردی از موارد نیاز پیامبر رحمت از این اغناء استثنا نیست؛ نیازهایی که از طریق «عائل بودن» متوجه پیامبر رحمت می شود.
۴. بعد از این اغناء پیامبر رحمت دیگر عائل نیست و اثری از فقری این گونه در او وجود نخواهد داشت.
۵. این اغناء در همان جهتی انجام شده است که پیامبر رحمت در آن جهت، عائل بود.
۶. بعد از این اغناء، پیامبر رحمت از غنای دیگران و اغنای آنان بی نیاز است.

کمال و فراگیری و دفعی بودن «اغناء الهی» منافاتی با استمرار آن ندارد؛ استمرار اغناء از راهی که خدا این اغنا را انجام داده است، انجام می شود. یعنی پس از آن که ثابت شد، خدای حکیم غنی، این اغناء را از راه خزائن داراییهای حضرت خدیجه انجام داده است، بعد از نزول این آیه نیز این عمل می تواند انجام شود و یعنی استمرار یابد.

زندگی پیامبر رحمت را از نظر «عائل بودن» می توان به پنج بخش تقسیم کرد:

۱. قبل از ازدواج با حضرت خدیجه.
 ۲. بعد از ازدواج با حضرت خدیجه تا بعثت.
 ۳. از بعثت تا نزول این آیه.
 ۴. از نزول این آیه تا رحلت حضرت خدیجه.
 ۵. از رحلت حضرت خدیجه تا پایان حیات خاتم پیامبران و نیز تا ابد.
- قبل از ازدواج پیامبر رحمت با حضرت خدیجه، آن حضرت به طور کامل تحت تکفل عمومی عزیزشان حضرت عمران بن عبد المطلب، یعنی حضرت ابوطالب و نیز همسر او، حضرت فاطمه بنت اسد قرار داشت و وصف «عائل» بودن به هیچ عنوان بر او صدق نمی کرد.

حضرت خدیجه، ثروتمندترین فرد و یا دست کم، ثروتمندترین زن قریش بود و با ازدواج پیامبر رحمت با او، در زندگی مشترک، هزینه ای از این طریق متوجه پیامبر رحمت نمی شد و بلکه همان گونه که تصور می شد، تمام هزینه هایی که بردوش خاتم پیامبران بود نیز تنها از این طریق پرداخت می شد. بنا بر این، در مقطع دوم از زندگانی خاتم پیامبران، اگرچه وصف «عائل» بر او صدق می کرد اما بی نیازی کامل برای او فراهم بود و این بی نیازی، از خزانه های دارایی حضرت خدیجه فراهم می شد و بلکه فراهم شده بود.

در مقطع سوم - یعنی از بعثت تا نزول آیه - وصف «عائل» بر پیامبر رحمت صدق می کرد و در کنار آن، به تصریح کتاب خدا، غنای او نیز فراهم بود. این غنا نیز بدون هیچ تردیدی از خزانه های دارایی حضرت خدیجه فراهم شده بود با این تفاوت که هزینه های رسالت نیز به هزینه های این مقطع اضافه شده بود؛ آن بخش از هزینه هایی که منحصرأ بر عهده خاتم پیامبران قرار داشت. برای نمونه، می توان به هزینه جلسه «یوم الإنذار» اشاره کرد.

اغنای مربوط به مرحله چهارم، یک تفاوت با مرحله سوم و دو تفاوت با مرحله دوم داشت. تفاوت این اغنا با اغنای مرحله سوم و نیز یکی از تفاوتهاش با مرحله دوم در این بود که «اغنای ایجاد شده» باید پاسخگوی نیازهای آینده نزول این آیه نیز باشد و تفاوت دیگر این اغنا با اغنای مرحله دوم، اضافه شدن هزینه‌های رسالت به صورتی بسیار جدی و سنگین به هزینه‌های قبل است؛ آن هزینه‌هایی که پرداخت آنها منحصراً بر عهده خاتم پیامبران قرار می‌گرفت. برای نمونه می‌توان به هزینه‌های مربوط به خرید بردگان مسلمان و آزاد سازی آنان از دست مشرکان اشاره کرد.

از آن جا که اغنای خاتم پیامبران یک بار و در یک مرحله به انجام رسیده اغنای این مرحله نیز همان اغنای مراحل قبل است و از خزائن داراییهای حضرت خدیجه صورت گرفته است.

اغنای مرحله پنجم نیز همانند تمام مراحل گذشته در همان زمانی ایجاد شده که اغنای مراحل گذشته انجام شده است. این اغنا با اغناهای گذشته، تفاوت بسیاری دارد که از آن جمله می‌توان به جریان نیازهای این مرحله تا امروز و تا ابد اشاره کرد. هر نیازی که در این مرحله از طریق عائل بودن پیامبر رحمت متوجه آن حضرت شود، در همان زمانی برطرف شده است که نیازهای مراحل گذشته برطرف شده بود.

یکی از نیازهای مسلم این مرحله، نیازهای حجرات پیامبر رحمت بود. این نیازها، نیازهایی بود که به «عائل بودن» پیامبر رحمت ارتباط می‌یافت. اغنای این مرحله نیز از خزانه‌های دارائیهای حضرت خدیجه انجام شده بود. بر این اساس، عایشه و حفصه در حالی که حضرت خدیجه جسارت می‌کردند که سر سفره آن حضرت نشسته بودند.

یکی از امتیازهای این مرحله، جریان پاسخگویی اغنای الهی به تمام نیازهایی است که تا ابد از طریق عائل بودن پیامبر رحمت متوجه آن حضرت می‌شود و اگر چنانچه اسلام داشتن افراد در این روزگاران نیز به این «عائل بودن» ارتباطی داشته باشد، باید پذیرفت که:

تا ابد هر فردی مسلمان باشد و مسلمان بودن او به عائل بودن پیامبر رحمت ارتباطی داشته باشد، باید او را سفره نشین احسان حضرت خدیجه دانست.

بنا بر این و بر اساس آن چه گذشت، باید پذیرفت که:

پیامبر رحمت بعد از نزول آیه: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ - که از اولین آیاتی است که بر آن حضرت نازل شده است - برای همیشه از نظر مادی غنی بود و تمام این اغنای آن حضرت، از راه خزاین داراییهای حضرت خدیجه انجام شده بود و نباید فراموش شود که

تمام نیازهای مادی تبلیغ رسالت آن حضرت نیز از این راه انجام می‌شد؛ تمام نیازهایی که به وصف «عائل بودن» خاتم پیامبران ارتباط می‌یافت.

آیاتی چند در ذکر ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه
۲: ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾

در سابقه و ادامه آیه: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ از «سوره ضحی»، این گونه آمده است:

﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى * فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾^۱

«آیا او تورا یتیم نیافت و پس از آن به تو پناه نداد؟! و تورا گمشده راه یافت و پس از آن هدایت کرد و تورا پرعائله یافت و آن گاه تورا بی نیاز ساخت. پس اما در مورد یتیم، پس با برخورد سخت او را در فشار قرار مده. و اما سائل را پس مبادا که دست رد به سینه‌اش بزنی و اما در مورد نعمت رب، پس باید که زبان به سخن بگشایی.»

سه آیه دوم از این شش آیه، آیاتی است که به صورت متناظر به موضوع سه آیه اول پرداخته و در باره هر سه موضوع، بحث کرده است. این مطلب، دلالت وجود «اما» در ابتدای هر سه آیه دوم است.

«اما» کلمه‌ای است که غالباً برای تفصیل مجمل و شرح مطلبی به کار می‌رود که قبلاً به صورت خلاصه مطرح شده است. از آن جا که این کلمه حاوی مفهوم شرط است، در جمله به جزای شرط نیز نیاز است و جمله جزا حتماً باید با «فاء» شروع شود. میان «اما» و جمله جزا، باید فاصله‌ای نیز وجود داشته باشد. «اما» بر سرفعل، وارد نمی‌شود و جدا کننده مواردی نیز هست که قبلاً به صورت اجمال مطرح شده است.

یکی از مثالهای بارز قرآنی کاربرد «اما»، ماجرای حضرت موسی و فردی است که خدا به او علمی عطا کرده بود:

﴿فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا... * ... فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقْتَلْتَنِي بِغَيْرِ نَفْسٍ... * ... فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ إِذَا أَتَيَا أَهْلَ

قَرِيَّةٍ اسْتَطَعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَ فَأَقَامَهُ...»^۱

«پس آن دو به راه افتادند تا سوار کشتی شدند، در آن زمان، آن مرد (= فردی که حضرت موسی با او همراه شده بود) کشتی را سوراخ کرد. او (= حضرت موسی) گفت: آیا سوراخش کردی تا اهل کشتی را غرق کنی؟! ... پس آن دو به راه افتادند تا با جوانی برخورد کردند، در زمان برخورد، او جوان را کشت. او (= حضرت موسی) گفت: آیا جان پاکی را به غیر از مجازات قصاص کشتی؟! ... پس آن دو به راه افتادند تا به اهل قریه ای رسیدند، آنان از اهل آن قریه درخواست غذا کردند اما اهل آن قریه از پذیرایی آنان خودداری کردند و در همان حال، آن دو دیواری را یافتند که در حال ریختن بود. او (= همراه حضرت موسی) آن دیوار را دوباره چینی کرد...».

در زمانی که قرار شد، فرد عالم، موارد مورد اشکال حضرت موسی را توضیح دهد، از سه کلمه «أما» استفاده کرده است. هریک از این «أما»ها البته آغازگر بحث در خصوص یکی از موارد مورد اشکال است:

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ... * وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ... *

... * وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ...»^۲

«اما در مورد آن کشتی: آن کشتی از آن مساکینی بود که در دریا کار می کردند. ... و اما در مورد آن جوان: پدر و مادر آن جوان، مؤمن بودند ... و اما در مورد آن دیوار: آن دیوار از آن دو جوان یتیم در شهر بود...». از نکات بسیار مهم این مثال، پوشش کامل موارد توضیح داده شده نسبت به مواردی است که به آنها اشکال شده است.

این همه در حالی است که در آغاز آیه: ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾، «فاء نتیجه» نیز آمده است و حضور این «فاء» در این مقطع، به این مفهوم است که خدا در زمان یتیم بودن، تورا در پناه خودش قرار داد، به این جهت، تو نباید یتیم را با قهر برانی. یعنی این فرمان در ارتباط با آیه: ﴿الَّذِي يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾ صادر شده است. در آغاز عبارت: ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ و نیز عبارت: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ البته چنین «فاء»ی وجود ندارد اما به دلیل وجود «فاء» در آغاز آیه: ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ و عطف این دو آیه به آن آیه، باید این دو آیه را نیز نتیجه ای از آیات گذشته و در ارتباطی عمیق با آنها دانست و مورد ملاحظه قرار داد.

بدین ترتیب و بر اساس آن چه گذشت، فرمان ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ را نیز باید در ارتباط با آیه: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ مورد ملاحظه قرار داد، همان گونه که فرمان ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ نیز در ارتباط با

۱ سوره کهف/ ۷۱ تا ۷۷.

۲ سوره کهف/ ۷۹ تا ۸۲.

آیه: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ و یا در ارتباط با سه آیه: ﴿الْمَ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ﴾ * ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ * ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ باید در نظر گرفته شود.

بدین ترتیب، آیات: ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ * ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ * ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ راه‌گشای مناسبی برای فهم آیات: ﴿الْمَ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ﴾ * ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ﴾ * ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ خواهد بود و یعنی با هدایت آیه: ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ﴾ می‌توان آیه: ﴿الْمَ يَجِدُكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ﴾ را نیز بهتر دریافت کرد و طبعاً از راه این توجه، هم تکلیف و مفهوم «قهرکردن» در مقابل یتیم روشنتر می‌شود و هم تکلیف و مفهوم «ایواء یتیم».

از مقایسه دو آیه: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ و ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ که در ارتباط با یکدیگر قرار داده شده نیز درسهای بسیاری در ارتباط با «اغناء پیامبر رحمت» و چگونگی این «اغناء» قابل دریافت است که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

۱. خدا این اغناء را حتماً از راه بنده‌ای از بندگانش و یعنی حتماً از راه حضرت خدیجه انجام داده است.
 ۲. پرداختهای حضرت خدیجه همیشه و یا غالباً با سابقه درخواستی از پیامبر رحمت همراه بود.
 ۳. حضرت خدیجه هیچ‌گاه به درخواستهای آن حضرت، نه نگفته است.
 ۴. برخوردهای حضرت خدیجه در نهایت صلابت و رحمت و عظمت انجام می‌شد و نقصی متوجه آن نبود.
 ۵. این برخوردها به گونه‌ای است که پیامبر رحمت و نیز تمام مؤمنان، باید آن را سرلوحه برخورد خودشان با سائلان، قرار دهند.
 ۶. این همه در حالی است که حضرت خدیجه فردی از امت خاتم پیامبران است.
- همان‌گونه که پیش از این یادآوری شد، اغنایی که در آیه: ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ﴾ از آن خبر داده شده اگرچه به خدا نسبت داده شده اما این عمل از جمله اعمالی است که توسط بنده‌ای از بندگان ممتاز خدا به انجام رسیده و خدای حکیم آن را به خودش نسبت داده است. آن چه در عمل رخ داده نیز مؤید این نکته و تأکیدی بر آن است.
- این حقیقت از آیه: ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ﴾ نیز دانسته می‌شود. زیرا بر اساس آن چه در این آیه آمده این مطلب مسلم است که:

«اغنای پیامبر رحمت» از راه پرداختهایی صورت گرفته که به دنبال درخواستهای پیامبر خدا به انجام رسیده است. این درخواستها حتماً از بندگان خدا صورت گرفته است که برای الگو گرفتن از آن، چنین دستوری صادر شده است.

مخاطب فرمان «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» پیامبر رحمت است؛ خواه فرد دیگری نیز در این فرمان، با او شریک باشد و خواه نباشد. بنا بر این، پیامبر رحمت از برخورد حضرت خدیجه با خودش در امور مالی، باید درس بگیرد و این درس گرفتن، از وجود «فاء» در آغاز «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» و عطف جمله «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» به این جمله، نتیجه می‌شود.

درس گرفتن از این عملکرد به فرمان خدا، به این مفهوم است که:

عملکرد حضرت خدیجه در موضوعهای مالی حتی برای پیامبر رحمت نیز حجیت دارد، در حالی که حضرت خدیجه، یکی از افراد امت آن حضرت است.

آیاتی چند در ذکرو ویژگیها و امتیازهای حضرت خدیجه
 ۳: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»

در تناظری که میان آیات: «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» و آیات: «الْمُ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» وجود دارد، اگر دو آیه: «الْمُ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى» و «فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ» و نیز دو آیه: «وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى» و «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ» با یکدیگر متناظر دانسته شوند، آیه «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» باید در تناظر با آیه: «وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى» مورد دقت قرار گیرد. بنا بر این، اگر چنانچه این تناظر به همین صورت بسیط و ساده مورد نظر این آیات باشد، پیامبر رحمت باید به ذکر نعمت هدایت و تنها به ذکر این نعمت اقدام کند.

«فَحَدِّثْ» با «فَأَشْكُرْ» و یا «فَأَحْمِدِ اللَّهَ» متفاوت است. بر مبنای فرمان «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» پیامبر رحمت باید به ذکر نعمت برای دیگران پردازد و بر اساس عبارتهای فرضی دیگر، او باید به شکر نعمت در برابر خدای حکیم پردازد.

هدایت پیامبر رحمت، توسط خدای حکیم به انجام رسیده و هیچ یک از بندگان هیچ نقشی در آن نداشته‌اند، در حالی که پناه دادن آن حضرت، امری بود که توسط حضرت ابو طالب به انجام رسید و خدای حکیم آن را به خودش نسبت داد و به همین صورت، اغنای آن حضرت به دست حضرت خدیجه انجام شد و خدای جهانیان آن را به خودش منتسب ساخت. بنا بر این، این دو نعمت باید مورد ذکر قرار بگیرد، حتی اگر چنانچه ذکر نعمت هدایت بر اساس آیه: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» بر پیامبر رحمت واجب نباشد.

خدا پیامبرش را در یتیمی پناه داد به هر صورت که پناه داد، او را غنی ساخت به هر

صورت که غنی ساخت و هدایت کرد به هر صورت که هدایت کرد، این همه موضوعی است که میان خدا و پیامبرش گذشته و مانند بسیاری از موضوعهای دیگری که میان او و پیامبرش گذشته است ممکن بود از آن دو تجاوز نکند و دیگری از آن با خبر نشود اما او این موضوعها را به صورت آیاتی از قرآن نازل کرد تا همه در جریان این امور قرار بگیرند. بنا بر این، باید از این آیات، به عنوان نمونه‌هایی از ذکر خدای حکیم از این موارد و «حدیث» او با بندگان یاد کرد.

منشأ هر دانش و هر آموخته‌ای در پیامبر رحمت خدای جهانیان است و همین آیات بهترین آموزگار برای آن حضرت است که بر اساس آیه: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ او باید زبان به ذکر چه نعمت و نعمتهایی باز کند. بر این اساس، او حتماً باید هم از پناه حضرت ابوطالب سخن بگوید، هم از هدایت الهی و هم از اغنای خودش که با خزاین داراییهای حضرت خدیجه به انجام رسید.

از سوی دیگر، مخاطب پیامبر رحمت در سخنانی که بر اساس آیه: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ ذکر آنها بر او واجب است، تمام امت او هستند و این سخن گفتنها علاوه بر آن که پاسداشت حق حضرت ابو طالب و حضرت خدیجه و نیز حق خدای عالمیان است، آموزشی برای دیگران نیز هست؛ به ویژه آن که خدای حکیم با نازل ساختن آیات: ﴿فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ * وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ * وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ بعد از آیات: ﴿الْمُ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى * وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى * وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾، این درسها را به آن نعمتها و چگونگی آنها وابسته ساخته است.

«نعمت» در ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾، مفرد و مطلق است. به این جهت، یا باید آن را به یک نعمت مشخص ارتباط داد و یا باید آن را به جنس نعمت ارتباط داد که در آن صورت، پیامبر رحمت باید در مورد هر نعمتی از ریش لب به سخن بگشاید.

به نظر نمی‌رسد که مقصود از این نعمت، هر نعمتی باشد زیرا به تصریح کتاب خدا، «نعمت خدا» قابل شمارش نیست تا چه رسد به آن که قابل سخن گفتن در باره آنها باشد:

﴿وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۱.

«و اگر برای شمارش تک تک نعمتهای خدا اقدام کنید نمی‌توانید آنها را به شماره آورید. قطعاً آموزنده مهربان است.»

اکنون و اگر چنانچه مقصود از نعمت در ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ یک نعمت مشخص باشد، باید

نعمتى باشد كه دست كم پنج نعمتى را شامل شود كه در آيات گذشته مورد تذكر قرار گرفته است:

۱. نعمت پناه دادن پيامبر خدا در كودكى.

۲. نعمت هدايت.

۳. نعمت اغناى هميشگى پيامبر رحمت.

۴. نعمت عدم قهر نسبت به يتيم.

۵. نعمت عدم راندن سائل.

ممکن است پيدا کردن يك نعمت كه اين نعمتها را شامل شود، كار مشكلى باشد اما راه ديگرى نيز براى اين منظور وجود دارد و آن ذكر هريك از اين نعمتها به صورت جداگانه است و اين همان است كه در آيه ذكر نعمتها توسط حضرت عيسى نيز آمده است:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَإِذْ تَخْلُقُ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بِإِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِي وَتُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي وَإِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَنْكَ إِذْ جِئْتَهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾^۱

«آن زمانى را كه خدا فرمود: اى عيسى پسر مريم! نعمت مرا بر خود و بر مادرت ذكر كن، نگاه كه تورا به روح القدس تأييد كردم كه در گهواره و در ميانسالى با مردم سخن مى گويى و در آن زمان كه به تو كتاب و حكمت و تورات و انجيل را آموزش دادم و نعمتم را كه به اذن من، از گِل، چيزى را به شكل پرنده مى سازى پس در آن مى دمى و به اذن من پرنده اى مى شود، و نعمتم را كه كور مادرزاد و پيس را به اذن من شفا مى دهى و آن نعمتم را كه مردگان را به اذن من از گور بيرون مى آورى و نعمتم را در آن گاه كه دست بنى اسرائيل را از تو کوتاه كردم هنگامى كه براى آنان حجتهاى آشكار آورده بودى. پس كسانى از آنان كه كافر شده بودند، گفتند: اين فقط افسونى آشكار است.»

همان گونه كه ملاحظه مى شود، آنچه خدا به حضرت عيسى عليه السلام داده و او بايد آن را ذكر كند، «نعمه الله» است و اين «نعمت» اگر چه مفرد است اما داراى اجزاي بسيارى است كه در آيه به چند مورد از آنها اشاره شده است.

به هر حال، بر اساس اين آيات، ذكر نعمت اغناى پيامبر رحمت بر آن حضرت واجب

است و این نعمت همان گونه که پیش از این به آن تصریح شد، نعمتی است که از سوی حضرت خدیجه متوجه پیامبر رحمت شده است.

پیامبر رحمت به این فرمان خدای حکیم، همواره عمل می‌کرد و این «ذکر» خاتم پیامبران به گونه‌ای بود که حسادت سایرین را تحریک می‌کرد:

«... عَنْ عَائِشَةَ... ، قَالَتْ: مَا غَرَّتْ عَلَى أَحَدٍ مِنْ نِسَاءِ النَّبِيِّ ﷺ ، مَا غَرَّتْ عَلَى خَدِيجَةَ ، وَمَا رَأَيْتُهَا ، وَلَكِنْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُكْتَبُ ذِكْرُهَا . وَرُبَّمَا ذَبَحَ الشَّاةَ ثُمَّ يَقَطُّعُهَا أَغْضَاءً ، ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِي صَدَائِقِ خَدِيجَةَ ، فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهُ: كَأَنَّهُ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا امْرَأَةً إِلَّا خَدِيجَةَ! فَيَقُولُ: إِنَّهَا كَانَتْ ، وَكَانَتْ ، وَكَانَ لِي مِنْهَا وَلَدٌ»^۱.